

حکام سیستان از تشکیل سلسله قاجار تا تسلیم علی خان سرابندی

دکتر جلیل نائیبیان*، دکتر محمد امیر شیخ نوری** محمد پیری***

چکیده

با قتل نادر شاه و تشکیل سلسله ذرائی در افغانستان و تصرف نواحی شرقی ایران، از جمله سیستان به دست احمد خان ابدالی (ذرائی) در سال ۱۱۶۰ هـ.ق موضوع حاکمیت ایران بر این ایالت از پیچیدگی خاصی برخوردار گردید، ضعف حکومت مرکزی ایران بعد از قتل نادر، موجب گسترش نظام شبه ملوک الطوائفی در ایران گردید، کشمکش‌های جانشینان نادر و خاندان زندیه به این روند کمک شایان توجهی نمود. این امر موجب گردید حاکمان سیستان با ایجاد پیوند نزدیکتر با فرمانروای ابدالی افغانستان به حیات نیمه مستقل خود در دوران پر تنش ایران ادامه دهند.

این حاکمان در روند حاکمیتشان با توجه به شرایط و موقعیت زمانی و سیاسی در دوره‌هایی که قدرت متمرکزی بر افغانستان سلطه می‌یافت، برای جلوگیری از تهدیدهای داخلی و خطر امرای افغان به آنها تکیه می‌کردند و گاهی با دادن باج و خراج به حیات خود ادامه می‌دادند. با روی کار آمدن حکومت قاجار، موضوع ایالت سیستان به یکی از پیچیده ترین مشکلات فراروی این سلسله تبدیل گردید. حاکمان قاجار با توجه به درگیریها و شورشهای داخلی و خارجی موضوع تحکیم پایه های قدرتشان را بر سیستان به مامشات می‌گذرانیدند. آنها در پی فرصت بودند تا بر مشکلات عدیده داخلی و جنگهای خارجی چیره شوند تا پس از آن به گسترش پایه های قدرتشان بر سیستان پردازند.

در این مقاله، موضوع حاکمان سیستان از ابتدای تأسیس سلسله قاجار تا پذیرش حاکمیت ایران به وسیله علی خان سرابندی در عصر ناصرالدین شاه بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی

قاجار، سیستان، افغانستان، ایران، حاکمان، کیانی

* استادیار تاریخ، دانشگاه تبریز.

dr_sheiknuri2000@yahoo.com

**دانشیار تاریخ، دانشگاه الزهرا.

***دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه تبریز.

تاریخ پذیرش: ۸۸/۷/۸

تاریخ وصول: ۸۷/۱۱/۲۹

مقدمه

حاکم وقت سیستان، علی خان سرابندی با فرستادن نامه ای به حکومت مرکزی ایران اطاعت خود را از آن اعلام و پرچم ایران را درخواست نماید. پس از این درخواست، ناصرالدین شاه به وسیله میر علم خان، حاکم قاین، پرچم ایران را به سیستان فرستاد و علی خان با نصب آن بر درب خانه اش رسماً تابعیت حکومت مرکزی را پذیرفت.

سیستان قبل از سلطه قاجارها بر آن

سرزمین کهن سال و افسانه ای سیستان، با تاریخ قدیمی و باستانی اش، یکی از مهمترین مناطق ایران است که در طول تاریخ پر اضطراب این مرز و بوم دستخوش حوادث گوناگون بوده است. در این خطه اولین حکومت‌های ایرانی (پیشدادی و کیانی) در عرصه تاریخ این مرز و بوم خودنمایی می کنند. این حکومتها تا شکل گیری نظام سیاسی ماد و هخامنشی به حیات خود ادامه دادند، و پس از آن تابع حکومت هخامنشی گردیدند و در طول حکومت ساسانی و بعد از آن در عصر سلطه مسلمانان سیستان، نقش تاریخ ساز خود را با ایجاد سلسله مستقل صفاری از حوزه خلافت به رُخ جهانیان کشیدند. سیستان پس از آن در حکومت ترکان، مغولان، تیموریان، صفویان و افشاریه همچنان مرزدار صدیقی برای ایران بوده است و در دوره حاکمیت سلسله‌های مختلف به اعتراف اکثر تاریخنگاران ایرانی و خارجی، حکام کیانی که بازمانده سلسله باستانی سیستان بوده اند، اداره آن را بر عهده داشتند و اکثر فاتحانی که بر ایران و به تبع آن بر سیستان سیطره یافتند، حکومت کیانیان را بر سیستان تأیید کردند. علی رغم تداوم سلطه کیانیها بر سیستان تا پاسی از حکومت قاجار، روند اضمحلال و فروپاشی حکومت آنها با استقرار حکومت صفوی بر ایران و ورود طوایف جدید

سیستان پس از قتل نادر تا تصرف آن به دست قوای ایران در عصر ناصرالدین شاه، بیش از صد سال با تکیه بر پادشاهان افغان و حفظ استقلال داخلی به حیات سیاسی خود ادامه داد. احمد خان ابدالی که یکی از سرداران نادر بود و فرماندهی واحدهای افغان و ازبک سپاه او را برعهده داشت، پس از قتل او با درگیری با نیروهای طرفدار نادر و به دست آوردن بخشی از جواهرات سلطنتی به هرات آمد و از آنجا به قندهار رفت و با تصرف این شهر پایه های حکومت مستقل افغانستان را بنیان نهاد. او سپس نواحی شرقی ایران، از جمله سیستان را تابع خود کرد. از این تاریخ به بعد، سیستان تا حمله ایران و تصرف آن، به احمدشاه، تیمورشاه، زمان شاه و شجاع الملک باج می پرداخت (۳/ص ۷۳۸).

در دوره ایجاد حکومت احمد شاه ابدالی، حاکم سیستان ملک سلیمان کیانی بود. وی تابعیت احمد شاه ذرانی را پذیرفت و دخترش را به او داد و با این ازدواج پیوند امیرنشین سیستان را با حاکم افغانستان تحکیم بخشید. از این تاریخ به بعد حاکمان سیستان با توجه به درگیری ها و اغتشاشات داخلی و خارجی ایران با پشتیبانی امرای ذرانی افغان به حیات خود ادامه دادند. هرچند پادشاهان قاجار تکاپوهایی برای گسترش نفوذ خود بر سیستان در دوره آقا محمد خان، فتحعلی شاه، و محمد شاه انجام دادند، اما به همان دلیل گفته شده اینان نتوانستند به طور کامل سلطه و نفوذ ایران را بر سیستان تثبیت کنند. این روند همچنان ادامه داشت تا این که ناصرالدین شاه با توجه به فرصتی که برای او پیش آمد، از همان ابتدای پادشاهی اش تلاشهایی را با هدایت میرزا تقی خان امیر کبیر برای بسط سلطه ایران بر سیستان آغاز نمود. این تلاشها در نهایت باعث شد

با پرداختن به زراعت و دامداری و بیلاق و قشلاق در آن نواحی به حیات خود ادامه دادند. در درگیریهای که بین سربندیها و طوایف بلوچ روی داد، سربندیها به پیروزی رسیدند و چون کوه لخشک با سیستان هم مرز بود، طوایف سربندی با مردم سیستان ارتباط برقرار کردند و یکی از خانزاده‌های سربندی، دختر یکی از خوانین و بزرگان سیستانی را که بر مناطق جنوبی سیستان حکومت می‌کرد، به همسری برگزید و چون او همین یک دختر را داشت و از طایفه بلوچ در هراس بود، داماد و طایفه او را از کوه لخشک به محل حکمرانی خود ترقو آورد. پس از فوت او تمام طایفه سربندی به سیستان آمدند و ملک نیمروز، ترقو، کاخ گلشن، زرنگار و منطقه دشتک را تصرف کردند و در سال ۱۱۳۵ هـ ق سکوه، چلنگ و توابع آن را به وجود آوردند و به مرور به آبادی هشتاد و سه روستا و مزارع آن مناطق پرداختند» (همان/ص ۶۰-۶۲).

هنگامی که کرمانی به منطقه اعزام شد، بنا به گفته وی، طوایف سربندی در سیستان شامل نود و شش تیره بودند که در تمام ملک سیستان متفرق و با فارسی زبانانی که از قدیم در سیستان حاکم بوده‌اند و طایفه کیانی، شهرکی و طوایف دیگر وصلت نموده، با آنها خویشاوند شدند و به حیات خود ادامه دادند. با ورود نادر به سیستان، رئیس طایفه سربندی، میر قنبر به او پیوست و در سازمان اداری و نظامی نادر از منزلت بالایی برخوردار گردید (همان/ص ۶۲).

در آغاز تکاپوی آغا محمد خان و هنگامی که او قلعه بم و نرماشیر را تا حدود سیستان (۱۲۰۷ هـ ق) تصرف کرد، حکومت سیستان به ملک ناصرالدین، پسر ملک سلیمان کیانی رسید (۱۷/صص ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۱۳-۳۱۴؛ ۱۶/ص ۳۸؛ ۱۰/ص ۱۷۳). سیستان در عصر وی با اتکا به امرای افغان به حیات نیمه مستقل خود ادامه

به سیستان آغاز گردید و خاندانهای دیگر در سیستان قوت گرفتند. از طوایفی که با ورود به سیستان در تحولات سیاسی آن نقش اساسی (در حیات حکومت افشار و بعد از آن) ایفا نمودند، سربندیها و پس از آن بلوچها بودند. درباره نحوه حضور سربندیها، دیدگاهها و نظرهای مختلفی بیان شده است. یکی از کسانی که به نحوه ورود و اسکان آنها به سیستان اشاره کرده، ذوالفقار کرمانی است. او از کسانی است که تحصیلات عالی خود را در مدرسه دارالفنون در رشته توپخانه و هندسه گذرانیده است. وی در سال ۱۲۷۴ هـ ق، پس از پایان تحصیلات، جذب سازمان اداری قاجار گردید و در مدت ۲۲ سال به اکثر سرحدات ایران به مأموریتهای متوالی اعزام شد (۱۸/صص ۱۸-۱۹). وی که در سال ۱۲۸۸ هـ ق به همراه میرزا معصوم خان و هیأت گلد اسمید برای تهیه نقشه سیستان و تحقیق درباره حدود آن به این منطقه اعزام گردید (همان/صص ۱۸-۱۹)، درباره چگونگی حضور سربندیها در سیستان می‌نویسد: «در سال ۹۹۰ هـ ق پادشاه صفوی برای جلوگیری از تاخت و تاز طوایف بلوچ به کرمان، یزد و اصفهان، هشت هزار نفر از این طایفه را از سربندی سیراخور به کرمان فرستاد و با دادن لقب سرداری به یکی از خوانین سربندی او را به حکومت بم و نرماشیر منصوب کرد و برای تمام خوانین آنها جیره و مواجب و علیق خانواری تعیین نمود و به آنها اظهار داشت در صورتی که مانع از چپاول طوایف بلوچ به نواحی فوق الذکر گردند، به آنها مواجب پرداخت خواهد کرد. پس از این شرط، سردار آنها شش هزار خانوار از ایل و طایفه خود را در دامنه کوه لخشک در مسیر هفتاد راه (مرز بلوچها با کرمان و سیستان) اسکان داد و مواد غذایی آنها را ابتدا از نرماشیر می‌فرستاد، اما به مرور سربندیها در دامنه کوه لخشک قنواتی ایجاد کردند و

داد. آغا محمدخان نیز چون با هجوم روسها به نواحی شمالی ایران روبه روگردید، نتوانست قدرت قاجار را بر سیستان تثبیت کند.

تیمور شاه، پسر احمد شاه دُرّانی که بعد از پدرش امارت افغانستان را برعهده گرفت، حکومت ملک ناصرالدین را تأیید نمود و منشور حکومت سیستان را برای او فرستاد (۱۷/صص ۳۰۳-۳۰۴). ملک ناصرالدین در سال ۱۲۱۲ هـ.ق فوت کرد. رؤسا و بزرگان سیستان به علت این که پسر ملک ناصرالدین کودکی خردسال بود، با اصرار فراوان از ملک بهرام، برادر ملک ناصرالدین خواستند که حکومت سیستان را به دست گیرد، اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد که شایسته جانشینی ملک ناصرالدین، پسرش ملک سلیمان (دوم) است و اظهار داشت تا رسیدن به بلوغ فکری وی تمام سعی و تلاش خود را به عنوان نایب او در امر حکومت به کار خواهد برد. بزرگان و رؤسای سیستان این پیشنهاد را قبول کردند و ملک سلیمان دوم، معروف به خان جان خان حاکم سیستان گردید. پس از اعلام حکومت ملک سلیمان دوم، زمان شاه دُرّانی که بعد از تیمور شاه به حکومت افغانستان دست یافته بود، منشور حکومت سیستان را برای ملک سلیمان و نیابت حکومت او را برای عمویش ملک بهرام فرستاد، اما در اصل ملک بهرام که قیمومیت و نیابت او را برعهده داشت، حاکم اصلی سیستان بود. ملک سلیمان در سال ۱۲۱۷ هـ.ق/ ۳-۱۸۰۲م بر اثر سقوط از اسب فوت کرد و فرمانروایی سیستان به عمویش، ملک بهرام که نیابت حکومت سیستان را بر عهده داشت، رسید (همان/صص ۳۱۷-۳۲۰ و ۳۲۱-۳۲۳ و ۳۲۷-۳۳۱).

ملک بهرام سیستانی، آخرین امیر مهمّ کیانی بود که بر سیستان فرمانروایی کرد. امرای کیانی پس از وی

دچار ضعف و سستی گردیدند و به مرور حکومت را از دست دادند. در دوره فرمانروایی ملک بهرام کیانی آثار خیریه و عام المنفعه فراوانی در سیستان ایجاد گردید (همان/صص ۳۲۷-۳۴۵).

با زمامداری زمان شاه بر افغانستان و پناهنده شدن محمود و پسرش کامران به ایران، هنگامی که این دو به کمک فتحعلی شاه قاجار از راه سیستان برای به دست گیری قدرت به افغانستان بر می‌گشتند، کامران میرزا پسر محمود با دختر ملک بهرام (۱۲۱۶ هـ.ق/ ۱۸۰۰م) ازدواج کرد (۲۴/ص ۳۹؛ ۶/ص ۴۳۸). حکومت کیانیان که در دوره حکومت ملک بهرام در سرآشویی سقوط قرار گرفته بود، علی رغم حمایت کامران میرزا، حاکم قندهار، نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و روز به روز از حوزه فرمانروایی آنها بر سیستان کاسته شد و حوزه نفوذ کیانیها به جلال آباد، بنجار و بخشهایی از شمال و غرب سیستان محدود گردید. به مرور نیروی نظامی او هم تحلیل رفت و به کمتر از هزار نفر رسید. از این دوره به بعد زمینه ایجاد چندین حکومت محلی در سیستان ایجاد گردید (۱۹/ص ۲۷۳؛ ۶/صص ۴۳۷-۴۳۸).

یکی از عوامل تشدید کننده ضعف حکومت کیانی حضور اقوام بلوچ در منطقه است. اقوام مذکور که قبل از این در اطراف کرمان و بلوچستان زندگی چادر نشینی داشتند، از حکومت لطفعلی خان زند حمایت می‌کردند، اما پس از دستگیری و قتل لطفعلی خان، بلوچها که کرمان و اطراف آن را برای خود مکان امنی نمی‌دیدند، به سوی سیستان کوچ کردند، زیرا سیستان هنوز تحت حاکمیت قاجار در نیامده بود و ضمن حفظ استقلال داخلی تابع حکومت دُرّانی افغان بود. به همین دلیل، علم خان، رئیس ایل نارویی که در اطراف بمپور زندگی چادرنشینی داشت، با افراد قبیله اش به سیستان

سیستان بیرون راند، اما کامران میرزا، حاکم قندهار و شوهر خواهرملک جلال الدین به کمک او برخاست و به جنگ با محمدرضا خان پرداخت و در حین جنگ، محمد رضا خان اول درگذشت و پسرش امیر خان به جای او ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت. در جنگهایی که بین امیرخان سرابندی و کامران شاه رخ داد، هیچ کدام به پیروزی نهایی نرسیدند. با این حال، کامران موفق شد قدرت را به ملک جلال الدین کیانی بازگرداند (۴/صص ۳۱۴-۳۱۵).

با مرگ امیر خان ریاست ایل سرابندی به پسرش، محمد رضاخان (دوم) رسید. در دیگر طوایف نیز جابه جایی هایی روی داد؛ از جمله به جای خان جان، خان سنجرانی، پسرش علی خان رئیس ایل سنجرانی شد (ایل بلوچ سنجرانی پس از استقرار بلوچهای نارویی به سیستان کوچ کرده بودند) و هاشم خان هم ریاست طایفه شهرکی را بر عهده گرفت، محمد رضا خان دوم که در پی کسب قدرت بود، به کمک هاشم خان شهرکی و رؤسای طوایف بلوچ سنجرانی و نارویی برای بار دوم ملک جلال الدین را از سیستان بیرون کردند (۱۹/صص ۲۶۹). این اقدام همزمان با لشکرکشی محمدرضا قاجار (۱۲۵۴ هـ. ق/ ۱۸۳۸) به هرات بود. در نتیجه، کامران میرزا نتوانست به او کمک کند و سیستان به دست محمد رضا خان دوم و متحدانش افتاد و آنها ملک جلال الدین را به هوکات (اوقات) تبعید کردند. ملک جلال الدین احتمالاً بین سالهای ۷۳-۱۲۷۱ هـ. ق/ ۵۶-۱۸۵۴م در خانه نوه اش محمد عظیم خان فوت کرد (۱۰/صص ۱۷۵-۱۷۶؛ ۱۹/صص ۲۶۹).

اما برخی از گزارشها حکایت از آن دارد که در مرحله دوم شورش سران طوایف علیه ملک جلال الدین، کامران میرزا به حمایت از او برخاست و تا قلعه دشتک پیشروی کرد، اما سرانجام شکست خورد و

کوچ کرد. آنها ابتدا در حاشیه هیرمند ساکن شدند، اما پس از مدتی با اجازه ملک بهرام در زمینهای پیرامون قلعه نو ساکن گردیدند و در این ناحیه به فرمان رئیس شان (عالم خان یا علم خان) برج علم خان را ساختند که امروزه به قلعه کهنه معروف است (۱۰/صص ۱۷۵-۱۷۶).

از ظواهر امر چنین بر می آید که هدف ملک بهرام از اجازه اسکان به طوایف نارویی در سرزمینهای قلعه نو، بهره برداری از آنها علیه نیروهای رقیب بوده است. اینان ابتدا خراج گزار حاکم سیستان بودند، اما بتدریج استقلال خود را حفظ کردند. پس از مرگ علم خان، پسرش دوست محمدخان رئیس ایل نارویی گردید (۱۲/صص ۱۷۴). با حضور اولین گروه از بلوچها، راه ورود به سیستان برای بقیه طوایف بلوچ به طور گسترده ای هموار گردید.

همزمان با اسکان طوایف بلوچ نارویی در اطراف قلعه نو، محمدرضا خان اول، پسر غلام شاه به ریاست طایفه سرابندی رسید. وی از قلعه سه کوهه - که مقر حکومت سرابندی ها بود- به روستای دولت آباد - که خودش آن را ساخته بود- نقل مکان کرد و دولت آباد را مرکز طایفه خود قرار داد. در این زمان مقر کیانیان روستاهای اسکل و بنجار بود. بر حسب معمول در نوزده هر سال سران طوایف سیستان برای تبریک سال نو نزد حاکم می رفتند. محمد رضا خان اول هم پس از این که ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت، برای تبریک سال نو به حضور ملک جلال الدین کیانی که پس از پدرش به حکومت سیستان رسیده بود، رفت. ملک به پیشکارش دستور داد سرداران را ببرند و از آنها پذیرایی کنند. محمدرضا خان از این برخورد ناراحت گردید و پس از برگشت به دولت آباد بلافاصله به مقر اردوی ملک جلال الدین حمله کرد و وی را از

تقاضای صلح نمود و به سنت اقوام بلوچ (به رسم خون بند) دخترش را به همسری پسر محمد رضا خان داد و دختر محمد رضا خان دوم را برای وزیرش یار محمد خان، عقد کرد. پس از آن، طرفین متعهد شدند که به خاک یکدیگر حمله نکنند (۴/ص ۳۱۵؛ ۵/ص ۹۷۹).

بعد از این قرارداد، قوای متحد جلال‌الدین را از سیستان اخراج کردند و قدرت را بین خودشان تقسیم نمودند. درگیری‌هایی که بین حکام سیستانی و امرای افغان در این سالها روی داد، نشان می‌دهد که این حکام تلاش می‌کردند وابستگی خارجی خود را نسبت به امرای افغان از بین ببرند، و بروشنی بیان می‌کند که آنها علاقه‌ای به اتحاد با افغانها نداشتند، و از این تاریخ به بعد پیوند حکومت سیستان، با افغانها از بین رفت و گرایش آنها به سوی ایران افزایش یافت. همین امر باعث شد تا حکام قاجار با امید و دل‌بستگی بیشتری به امور سیستان نگاه کنند و اقداماتشان را برای تحکیم و سلطه ایران بر منطقه گسترش دهند.

از دیگر طوایفی که در اواخر حکومت کیانیان به سیستان آمدند، بلوچهای قبیله توکلی یا بلوچهای هارون بودند. رئیس این بلوچها، خان جان خان سالها قبل در ساحل چپ رود هیرمند مستقر شده بود و به دو طرف رود تردد می‌کرد، تا این که ملک جلال‌الدین، پسر ملک بهرام و حاکم سیستان عاشق دختر وی گردید و با او ازدواج کرد. ملک جلال‌الدین پس از ازدواج با دختر خان جان خان قلعه کوچکی به رنگ سیاه را به پدر همسرش داد. بعداً این روستا به جهان آباد معروف شد. خان جان خان که تلاش می‌کرد برای خود و افرادی موقعیت مستقلی فراهم آورد، از اعضای قبیله‌اش خواست در اطراف قلعه او مستقر شوند. پس از استقرار اقوام و نیروهای قبیله‌اش در اطراف روستا،

وی با تشکیل دسته‌های مختلف به راهزنی و غارت روستاهای مرزی ایران و افغان پرداخت و از این راه ثروتی هنگفت به دست آورد و با این پولها شروع به خرید زمینهای کیانی‌های فقیر نمود و بخش دیگری از زمینهای آنان را به زور تصرف کرد و بر وسعت زمینهای خود افزود. چون دهقانان این مناطق نمی‌توانستند ظلم مالک جدید را بپذیرند، مساکن خود را ترک کردند و جای آنها را قبایل بلوچ هارون گرفتند. حضور این طوایف بلوچ نیز به تضعیف حکومت کیانی کمک زیادی نمود (۱۲/صص ۱۷۴-۱۷۵). طوایف سربندی، شهرکی و نارویی پس از آن که ملک جلال‌الدین را برای همیشه از سیستان بیرون کردند، برادرش ملک حمزه را به صورت ظاهر به قدرت رساندند. وی نیز همچون برادرش عیاش و شهوتران بود، اما علی‌رغم این عادات ناشایست و خوی بد، هرگز پا را از دایره اعتدال بیرون نگذاشت. سرانجام وی نیز در سال ۱۲۶۲ هـ. ق فوت کرد. پس از فوت ملک حمزه، سیستان بین طوایف سنجرانی، شهرکی، نارویی و سرابندی تقسیم شد (۱۰/ص ۱۷۶).

ظاهراً قبل از این، پایه‌های حکومت کیانیان در سیستان رو به ضعف نهاده بود و حکام این منطقه تسلطی بر سیستان نداشتند و قدرت واقعی در دست بزرگان و رؤسای طوایف و قبایل سیستانی بوده است. اسنادی که از این دوره باقی مانده، به صورت گویا این امر را تأیید می‌کند. یکی از این اسناد، سندی است که از سال ۱۲۰۱ هـ. ق باقی مانده است. در این سند که بین میر بیگ خان شهرکی به نمایندگی از طوایف شهرکی و سربندی و محمد اعظم خان افغان منعقد شده، دو طرف بر اتحاد و اتفاق با هم تأکید کرده و یکدیگر را از هرگونه مخاصمت علیه هم بر حذر داشته‌اند. در این سند، هیچ نامی از ملک ناصرالدین

هم با دختر رئیس طایفه سربندی ازدواج کردند. با توجه به اختلافاتی که بین این دو خانواده وجود داشت، این اختلافات در بین جانشینان بعدی آنها تداوم یافت و باعث اضمحلال قدرت خاندان کیانی گردید (۱۰/ص ۱۷۶).

سیستان در آستانه اضمحلال خاندان کیانی

سیستان در آخرین سالهای حکومت کیانی بین رؤسای طوایف مختلف تقسیم شده بود. ملک جلال‌الدین آخرین حکمران خاندان کیانی بر جلال آباد، بنجار و مناطقی از شمال و مغرب سیستان حکومت می‌کرد (۱۹/ص ۲۷۳).

هاشم خان شهرکی، بر دشتک، پولکی و قسمتهایی از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان تسلط داشت. دوست محمد خان نارویی، رئیس ایلات بلوچ نارویی بر برج علم خان و قسمتهای جنوب شرقی سیستان فرمان می‌راند (همان/ص ۲۷۳). علی خان سنجرانی، پسر خان جان خان که بعد از محمدرضا خان سرابندی قدرتمندترین رئیس بلوچها بود، بر ناحیه شمال تا رودخانه خوسپاس و در شمال شرق تا دریاچه هامون و در غرب با اولین کانالی که از هیرمند جدا می‌شد و به دریا می‌ریخت، تسلط داشت و پایتخت او شهر چغانسور یا شیخ نور بود. این شهر در دو فرسخی شمال خاشرود و پیر خضری قرار دارد و اولین شهر سیستان در قسمت شمال است. او به طور کلی بر اراضی سواحل مقابل رودخانه و چغانسور حکومت می‌کرد (همان/صص ۱۵۸ - ۱۶۱ و ۲۷۳).

محمدرضا خان که پس از پدرش امیر خان (میرخان) ریاست طایفه سربندی را بر عهده گرفت، بر سه کوه، چلنگ و بخشهایی از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان حکومت می‌کرد و هنگامی که متحدین،

حاکم سیستان به میان نیامده است و این نشان دهنده استقلال عمل گروهها و طوایف مختلف سیستان از دوره ملک محمد ناصرالدین است (۸/ص ۱۰۶، سند شماره ۴۷).

سندی دیگری از نفاق بین حاکمان و بزرگان و رؤسای سیستان به طور آشکارتری سخن می‌گوید. بر اساس این سند، در سال ۱۲۱۷ هـ ق تعدادی از بزرگان سیستان از ملک بهرام تقاضا کردند به آنها اجازه دهد تا با افراد طایفه و عشیره خود به سمت بم کوچ کنند. در مقابل این افراد، گروهی از بزرگان سیستان اعلام کردند که در خدمت امیر باقی خواهند ماند و از او اطاعت خواهند نمود. در بخشی از این سند آمده است: «... در این وقت عالیجاهان، محمد امین خان و میر حیدر خان مذکور و مابقی سلاطین مزبوره مقرر و معترف و عهد و شرط نمودند که از الیوم بعد خدمت ملک رفعت مکان را از روی راستی و درستی نموده، دوست و کلاهی عالی را دوست و دشمن نواب عالی را دشمن و قدم از جاده راستی و اخلاص کیشی بیرون نگذاشته و نگذاریم. اگر چنانچه بنحوی که قلمی شده و عهد و شرط نموده‌ایم، خواسته باشیم که بر خلاف او عمل نماییم، به لعنت خدا و نفرین ملائکه گرفتار و از درجه اعتبار ساقط و هابط خواهیم بود. این چند کلمه برسبیل اقرار نامچه قلمی گردید تا سخن و کلام حساب پوشیده و مخفی نماند تحریراً فی تاریخ هشتم شهر رمضان ۱۲۱۷...» (همان/صص ۷۲ - ۷۴، سند شماره ۲۸).

آنچه که در اواخر حکومت کیانیان به اختلافات بیشتر دامن زد، ازدواجهایی بود که توسط حاکمان کیانی با دیگر طوایف انجام گرفت؛ از جمله ملک جلال‌الدین با خانواده ابراهیم خان سنجرانی، حاکم چغانسور، و حمزه میرزا آخرین حکمران این خاندان

ملک جلال‌الدین را به صورت قحطی از سیستان بیرون کردند، محمد رضا خان سرابندی، جلال آباد و سایر قسمت‌های شمالی را تصرف کرد. در نتیجه، ناحیه حکومتی او حوزه مثلثی شکلی را تشکیل می‌داد که از طرف شمال و غرب به دریاچه سیستان از طرف شرق به رود هیرمند و بعد از خم رودخانه در دهانه رود تراکو، جنوب را در بر می‌گرفت و تا انشعاب اولین کانال از رودخانه قسمت شمال را پوشش می‌داد و به جنوبی ترین نقطه دریاچه محدود می‌شد. محمد رضا خان سرابندی در بین حاکمان سیستان، وسیعترین و حاصلخیزترین قسمت‌های سیستان را در دست داشت و در اصل او بعد از اخراج ملک جلال‌الدین از سیستان، بزرگترین و قدرتمندترین حاکم سیستان بوده است و پس از این که دخترش با پسر یار محمد خان، وزیر کامران میرزا حاکم هرات ازدواج کرد، قدرت او بسیار تقویت گردید (همان/صص ۹۷-۱۰۰؛ ۱۰/ص ۱۸۲).

مقر حکومتی محمد رضا خان سه کوه بود. قلعه سه کوه، یکی از قدیمترین و مهمترین قلعه‌های سیستان بوده است. این قلعه از دوره صفویه، هنگامی که ازبکان برای تصرف سیستان فشار زیادی بر منطقه وارد کردند، پناهگاه حاکم کیانی آن دوره بود (۲۲/ص ۳۳۷). در عصر حکومت محمد رضا خان، این قلعه حدود ۱۲۰۰ خانوار جمعیت داشت و هر خانوار قادر بود دو مرد جنگی تحویل حاکم بدهد. فریه می‌گوید: «من سه کوه را پایتخت سیستان فعلی می‌دانم، ولی امروز نمی‌توان گفت که تا کی می‌تواند این نقش را بر عهده گیرد. احتمالاً وقتی که رئیس قویتری از محمد رضا خان پیدا شود، سه کوه نیز از پایتختی خواهد افتاد. وقوع چنین حوادثی می‌تواند هر زمانی رخ دهد و در این سرزمین کسی نمی‌داند فردا آبستن چه حوادثی است. در سیستان پیش بینی، دوام و استمرار

هیچ چیزی از جمله قدرت یک خانواده و بقای یک شهر امکان پذیر نیست، حتی اگر خانواده‌ای بسیار پر قدرت و بانفوذ باشد و شهری نیز بسیار غنی و آباد و پر جمعیت و دارای حصار مستحکم باشد، هر دو اینها در یک لحظه به باد فنا می‌رود و یا به دلیل بی توجهی، کبر و غرور انسانها، بویژه حکام، چنان نابود می‌شود که اثری از آن بر جا نمی‌ماند. در این سرزمین همه چیز همواره در حال گذر و تغییر است» (۱۹/ص ۱۰۲؛ ۱۰/ص ۱۶۱).

اسمیت هم می‌نویسد: «جمعیت سه کوه به طور متوسط پنج هزار نفر و تقریباً ۱۲۰۰ خانوار است که تماماً به کشاورزی اشتغال دارند و هیچ صنعتی در آنجا رواج ندارد. این شهر به دلیل دوری از دریا، از پشه‌های بیشمار در امان است، پادگان و سرباز ندارد و مالیات هم نمی‌پردازد و زمینهای آن متعلق به رئیس است و او یک ثلث محصول را برمی‌دارد» (۱۹/صص ۱۳۹-۱۴۰).

خانیکوف درباره خاندان سرابندی می‌نویسد: «بعد از محمد رضا خان، (نوه میر کوچک) امیر خان به علت کم توجهی حکومت فتحعلی شاه به این تیول دور افتاده شاهنشاهی تقریباً به طور مستقل حکومت می‌کرد و به پیروی از همسایه‌های بلوچ خود، بیش از پیش بر زمینهایی دست گذاشت که قبل از آن متعلق به کیانی‌ها بود» (۱۲/ص ۷۶). امیر خان دارای چهار فرزند پسر به نامهای محمد رضا خان، حسین خان، محمدخان جان و سردار علی خان بود (۱۸/ص ۶۶). پس از مرگ امیر خان، پسر ارشدش محمد رضا خان (دوم) ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت. او دارای هشت فرزند پسر به نامهای لطفعلی خان، محمد خان، عباس-خان، یار محمد خان، تاج محمد خان حاجی امیر خان، کهندل خان و فتحعلی خان بود (همان/ص ۶۶).

از یک ساعت مردی با بشقاب وارد شد، در حالی که تیغی به دست و وحشت زده و شرمگین بود و به شدت می ترسید، چون من دانستم که هدف او چیست، او را پیش خواندم و زانو زدم. مرد پیش آمد، چشم چپم را ناشیانه در آورد، پس خود تیغ را از دست او گرفتم و چشم راستم را در آوردم» (۱۱/صص ۱۰۰-۱۰۱).

سیستان در عصر ناصرالدین شاه قاجار

با فوت محمد شاه در سال ۱۳۶۴ هـ ق ناصرالدین شاه قدرت را در ایران به دست گرفت. علی رغم این که در دوره محمد شاه مقدمات تمکین رؤسا و بزرگان سیستان از حکومت مرکزی ایران فراهم شده بود، اما به علت این که محمد شاه نتوانست پس از تصرف هرات در آنجا اعمال قدرت کند و در برخورد با قوای انگلیس نیز کاری از پیش نبرد و تسلیم خواسته‌های این دولت گردید، اعتبار سیاسی و نظامی خود را از دست داد و حاکمان سیستان همچنان استقلال خود را حفظ کردند. با این حال، هنگامی که رؤسای هرات و قندهار (کامران میرزا و کهندل خان) تلاشهایی را جهت نفوذ در سیستان آغاز کردند، دولت ایران به این دو حکمران دست نشانده‌اش هشدارهایی برای متوقف کردن دست اندازی به سیستان را می داد، اما عملاً هیچ اقدامی برای اعمال حاکمیتش بر سیستان انجام نداد. با این حال، در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه و صدارت امیر-کبیر، ایران به صورت قاطع اقداماتی جهت حاکمیت خود بر سیستان انجام داد (۲۱/ص ۲۷۶).

امیر کبیر و سیستان

روسها که پس از قرارداد ترکمن چای و فشار انگلیسیها جلوی نفوذشان از نواحی غربی ایران به طرف جنوب و دریاهای آزاد گرفته شده بود، تلاش نمودند با نفوذ به مناطق شرقی دریای خزر و تصرف خانات ترکستان،

محمد رضا خان قبل از این که فوت کند، امتیاز جانشینی برادرش علی خان را بر خلاف آداب و رسوم منطقه‌ای از او سلب کرد و پسر ارشدش، لطفعلی خان را به جانشینی انتخاب نمود. علی خان که این عمل برادر را توهینی به خود می دانست، به امید مساعدت صدر اعظم محمد شاه، حاج آغاسی به تهران رفت، اما آغاسی کاری برای وی انجام نداد. در نتیجه او نزد حاکم قندهار، کهندل خان، برادر دوست محمد خان رفت و مورد حمایت وی قرار گرفت و از طرف او به عنوان جلودار یا میر آخور انتخاب گردید. در مقابل حمایت امیر قندهار از علی خان، کامران میرزا، حاکم هرات از لطفعلی خان حمایت نمود. علی خان بعد از نفوذ بر کهندل خان، او را تشویق کرد به سیستان حمله کند. در پی تحریک علی خان سرابندی نیروی عظیمی از قندهار به فرماندهی مهردل خان، برادر کهندل خان (در سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۴۵م) به سیستان حمله کرد و قلعه سه کوهه را که مقر حکمرانی خوانین سرابندی بود (علی‌رغم اینکه سرابندی‌ها شجاعانه در مقابل او مقاومت کردند) تصرف کرد و علی خان را در سه کوهه مستقر نمود. مهردل خان پس از تصرف قلعه سه کوهه و دستگیری لطفعلی خان، او را به عمویش علی-خان تحویل داد. به دستور علی خان، چشمان لطفعلی خان را در آوردند (۱۲/ص ۷۶؛ ۲۰/ص ۱۴۴؛ ۲۱/ص ۲۸۶؛ ۱۹/ص ۲۶۹؛ ۴/ص ۳۱۵). او پس از تصرف سه کوهه حکومت سیستان را به دست گرفت.

وقتی که علی خان سه کوهه را محاصره کرد، لطف علی خان که شب قبل از حمله عمویش با دختر ابراهیم خان ازدواج کرده بود، به توصیه او بدون دستیار نزد وی رفت، و از او طلب بخشش کرد، اما علی خان تقاضای او را نپذیرفت و دستور داد چشمان او را در آوردند. لطف علی خان در این باره اظهار داشت: «پس

خوارزم و بخارا و دیگر مناطق، خود را به مرزهای خراسان و افغانستان برسانند. در پی نفوذ روسها به این مناطق، دولت انگلیس که بر خلاف تصورش مشاهده کرد روسها در چند قدمی مستعمره هندی‌شان قرار گرفته‌اند، تلاش نمود با نفوذ در سیستان و افغانستان و جداسازی این مناطق از ایران و ایجاد حکومت‌های وابسته در این مناطق، جلوی نفوذ روسها را به طرف هند و آبهای گرم و دریای آزاد بگیرد. از این تاریخ به بعد، رقابت شدیدی بین این دول در منطقه سیستان و افغانستان شکل گرفت. با روی کار آمدن ناصرالدین شاه، پس از این که او امیر کبیر را به صدراعظمی ایران منصوب کرد، وی علی‌رغم خواست این دول استعمارگر تصمیم گرفت امنیت و ثبات را در سیستان برقرار سازد. او برای این کار از سیاست تشویق و تنبیه استفاده و تلاش نمود تا رؤسا و خوانین منطقه را به مراحم دولت مرکزی ایران دلگرم کند و سعی نمود آنها را در حفظ امنیت منطقه مشارکت دهد. بر همین اساس، بخشی از مأموریتها و خدمات دولتی را به آنها واگذار کرد (۱/ص ۴۲۸؛ ۲/صص ۵۲۷-۵۲۸).

در ابتدای زمامداری ناصرالدین شاه و صدارت امیر کبیر (۱۲۶۴ هـ ق) به تحریک عوامل بیگانه، علیه حکومت طغیان نمود و امنیت سیستان را برهم زد و راههای تجاری یزد و کرمان را نا امن کرد. علاوه بر این، سردار احمد خان، حاکم لاش و جوین نیز علیه حاکم سیستان شورش نمود و تلاش کرد با حمایت قبایل بلوچ، فراه و اسفزار، را که تابع دولت ایران بود، تصرف کند. امیر کبیر برای از بین بردن این تهدیدات با موافقت شاه ابتدا، امیر اسدالله خان را به سرداری قهستان و سیستان منصوب کرد و پس از آن، ایجاد آرامش و امنیت سیستان را به حسام السلطنه، حاکم خراسان سپرد و به امرای محلی، از جمله کهندل خان،

امیر قندهار و یار محمد خان ظهیر الدوله، حاکم هرات و امیر اسدالله خان قایینی دستور داد با کمک قوای حسام السلطنه آرامش را در مناطق شرقی ایران و سیستان به وجود آورند (۱/ص ۲۵۲؛ ۲/صص ۵۲۷-۵۲۸).

پس از فرمان امیر کبیر، نیروهای ایران به فرماندهی حسام السلطنه و یاری و کمک قوای کهندل خان (حاکم قندهار) و یار محمد خان (حاکم هرات)، ابتدا مأموریت یافتند منطقه لاش و جوین را که برای امنیت سیستان از اهمیت زیادی برخوردار بود، تصرف کنند. این نیروها در کنار رود هیرمند با قوای احمد خان درگیر شدند و آنها را شکست دادند و لاش و جوین را تصرف کردند. سپس خبر این پیروزی را به دربار ایران دادند. به دنبال آن، از طرف دربار ایران برای یار محمدخان خلعت و شمشیر فرستاده شد و مبلغی هم به عنوان انعام به او پرداخت گردید (۱۴/ص ۵۰؛ ۱/ص ۲۵۲).

امیر بعد از ایجاد ثبات در مرزهای سیستان، به یار محمد خان دستور داد تا به سیستان حمله کند و شورشیان و متمردان این منطقه را سرکوب نماید. امیر قبل از این (جمادی الاول ۱۲۶۵ هـ ق) فرمان حکومت سیستان را برای محمد رضا خان نخعی از ناصرالدین شاه گرفته بود، اما او نتوانست به خودسری‌ها و راهزنیهای طوایف بلوچ و دیگر متمردان پایان دهد و بر شدت شرارت این طوایف افزوده شده بود (۷/صص ۹۸ و ۱۰۱؛ ۲۱/ص ۲۷۷؛ ۱/ص ۲۴۹). به همین دلیل، امیر، یار محمد خان را مأمور از بین بردن این شورش نمود. پس از این دستور، یار محمد خان به سیستان حمله کرد. در نبردهایی که بین نیروهای یارمحمدخان و شورشیان و راهزنان بلوچ روی داد، یار محمد خان بر آنها پیروز گردید و بخشهای وسیعی از سیستان را در سال ۱۲۶۷ هـ ق / ۱۸۵۱م تصرف کرد و هزار زن و

کرده و سیستان چنان گذشته در دست حاکمان و فرمانروایان محلی باقی مانده است.

ناصرالدین شاه به پاس خدمات یارمحمدخان، فرمان حکومت هرات را به نام صید محمدخان صادر کرد و او را به لقب پدرش ظهیر الدوله ملقب ساخت. البته، صدارت امیر هم زیاد طول نکشید تا نتیجه اقدامات خود را درباره تحکیم پایه‌های قدرت ایران در هرات و سیستان ببیند، زیرا ناصرالدین شاه به تحریک عوامل خارجی و توطئه درباریان، وی را در محرم سال ۱۲۶۸ هـ. ق. از صدارت عزل و در ربیع الاول ۱۲۶۸ هـ. ق. به قتل رساند و با قتل او تمامی بنای رفیعی را که برای آبادی، عمران و امنیت ایران پی افکنده بود، ویران کرد (۱۵/ص ۱۱۳۸؛ ۱۴/ص ۵۱؛ ۲۵/ص ۲۵۳؛ ۷/صص ۱۰۲ و ۱۰۶).

تحولات سیستان پس از عزل و قتل امیر کبیر

بر اساس گزارش منابع این دوره، از جمله **ناسخ-التواریخ**، **روضه الصفا**، **عین الوقایع**، در پی سیاستهای امیرکبیر و تلاشهای اسدالله‌خان علم که در نخستین سالهای حکومت ناصرالدین شاه، فرمان حکومت قاین و سیستان را دریافت کرده بود، در شوال ۱۲۶۸ هـ. ق. (**روضه الصفا و عین الوقایع**، ۱۲۶۹ را ذکر می‌کنند) چند ماه پس از قتل امیر کبیر، سردار علی خان سیستانی که از بزرگان و رؤسای اصلی سیستان بود، با راهنمایی و حسب‌التکلیف امیر علم خان فرزند اسدالله‌خان در نامه‌ای به حسام‌السلطنه، والی خراسان، اطاعت خود را از دولت ایران اعلام کرد. او در نامه‌ای، از حسام-السلطنه، برای نیروی سواره نظام خود، درخواست پرچمی را که دارای علامت شیر و خورشید ایران باشد، مطرح نمود (۱۴/ص ۶۴؛ ۱۵/ص ۱۱۹۵).

سپهر در تأیید همین موضوع در وقایع سال ۱۲۶۸

مرد سیستانی را اسیر نمود. هنگامی که یار محمدخان به همراه اسرای سیستان از راه سبزوار به سوی هرات باز می‌گشت بیمار شد و در ۱۱ شعبان ۱۲۶۷ هـ. ق فوت کرد (۱۴/ص ۵۱؛ ۹/ص ۲۸۱؛ ۱۵/ص ۱۱۳۸؛ ۲۳/ص ۲۴؛ ۷/ص ۱۳۷۷-۱۳۷۸؛ ۲۳/ص ۱۰۱-۱۰۲).

پس از فوت یار محمد خان، پسرش صید محمد خان، ضمن گزارش مرگ پدر، اطاعت خود را از دولت ایران به حسام السلطنه و امیر اطلاع داد. وی در نامه‌ای به امیر نوشت: «چون مرحوم مغفور قبله گاهی ظهیر-الدوله که در طریقه دولت خواهی همواره پیمودن مراحل خدمت کاری دولت ابد مدت جاودانی را ملحوظ داشت و این اوقات دفع طایفه ضاله بلوچیه را خدمت کلی برای دولت ملاحظه و در این خصوص به جهت مدافعه طایفه ضاله و نظم امور سیستان عازم شده بود که پس از تصرف شدن لاش و جوین ناخوشی صعب و سختی عارض و قریب یک ماه در همان جاها مریض و بستری بود و از آن جهت فسخ اراده و عزیمت کرده تا این که تقدیرات ازلی چنین شده بود. در هنگام مراجعت به تاریخ یوم پنجشنبه یازدهم شعبان المعظم در منزل قریب به هرات ... بجوار رحمت ایزدی پیوسته ...» (۱/ص ۶۲۱).

از نامه پسر یارمحمد خان به امیر چنین بر می‌آید که علی‌رغم حمله او به سیستان و تصرف بخشهایی از منطقه، تسلط کامل بر سیستان نیافته و بدون دست یافتن به نتیجه قطعی آن شهر را ترک کرده است. منابع این عصر هم پس از فوت او، درباره وقایع سیستان چیزی بیان نمی‌کنند، و نامی هم از حاکمان و فرمانروایان سیستان بعد از عملیات یارمحمدخان به میان نمی‌آورند. چنین به نظر می‌رسد که یارمحمدخان پس از تصرف بخشهایی از سیستان، به دلیل ابتلا به بیماری بدون نتیجه قطعی سیستان را به حال خود رها

هـ ق می‌نویسد: «از پس این وقایع، محمد کریم میرزا از قبل علی خان، حاکم سیستان عریضه [ای] به حسام-السلطنه آورد، به شرح اینکه چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران و مردم این بنده چاکر و فرمانبردار کارداران ایرانند، نیکو آن است که لشکر سواره این مملکت را در سایه علم شیر و خورشید که نشان دولت ایران است، کوچ دهند. اگر از کارداران دولت این چاکران به چنین عنایت مفتخر شوند، بر ذمت نهاده ایم که در ۷۲ طریق که محل عبور و غارت اشرا بلوچستان است، کاروانیان و مجتازان را حارس و حافظ باشیم» (۱۵/ص ۱۱۹۵؛ ۷/ص ۹۹).

پس از این درخواست، پرچم ایران که دارای نشان شیر و خورشید بود، به وسیله امیر علم‌خان قایینی و حسین خان جلیل وند برای علی خان به سیستان فرستاده شد و او هم پس از دریافت پرچم، آن را بر بالای قلعه سه کوهه که محل فرمانروایی او بود، نصب کرد. سپهر در این زمینه می‌نویسد: «لاجرم به خواستاری و شفاعت حسام‌السلطنه بیرق شیر و خورشید از کارداران دولت به تشریف او عنایت شد و امیر علم-خان قایینی و حسین خان جلیل وند آن علم را تا سیستان حمل دادند و علی خان با حفظ حشمتی که در خور دولت است، پذیره شد و آن علم را بر سر قلعه سه کوهه که خانه و نشیمن اوست و از معظم قلاع سیستان است، نصب کرد، و پسر خود را به اتفاق پسران دوست محمد خان سیستانی و ابراهیم خان به همراه میر علم خان روانه نمود تا در شهر مشهد به رسم گروگان اقامت کنند، و ملازم خدمت او باشند» (۱۵/ص ۱۱۹۵).

خورموجی در ذکر وقایع سال ۱۲۶۸ هـ ق ضمن تأکید بر اطاعت علی خان سیستانی از دولت مرکزی ایران در این زمینه می‌نویسد: «علیخان سیستانی بتوسط

امیرزاده حسام السلطنه از کارگزاران دولت ظفر رایت مستدعی (علم شیر و خورشید) که نشان دولت علیه را ظاهر و هویدا دارد، حسب الاستدعای مشارالیه، امیر علم‌خان قایینی و حسین خان جلیل وند بیرق شیر و خورشید دولتی را به سیستان برده، در قلعه سه کوهه که محل اقامت علی خان بود، نصب آمد. پسران علی خان و دوست محمد خان و ابراهیم خان سیستانی را هم به رسم گروگان به خراسان آمدند» (۱۳/ص ۱۱۹).

رضا قلی خان هدایت در روضه الصفا هم می‌نویسد: «سردار علی خان سیستانی اظهار ملازمت به دولت علیه ایران کرده، و چون امیر علم خان قایینی و حسین خان جلیل وند از جانب دولت علیه از طرف خراسان به سیستان مأمور بوده اند و علم خاصه دولتی به همراه داشته‌اند، علی خان کمال تحریم و تکریم به رایت نصرت آیت حضرت ناصرالدین نموده، علامت مذکور منصور را بر قلعه سه کوهه که اعظم قلاع سیستان و مرکز حکومت اوست منصوب نمود و خود را در سایه بلند پایه رایت ظفر آیت کشیده و به متابعت دولت ابد مدت ایران افتخار کرده، پسر خود را با پسران دوست محمدخان و ابراهیم خان سیستانی به رسم رهانت به امیر علم خان وکیل قایینات سپرده، آنها را مقضی المرام باز گردانید» (۲۶/ص ۸۶۵۰).

نتیجه

در برآوردی کلی از نظام سیاسی حاکم بر سیستان در طی دوران بعد از حکومت نادر شاه افشار تا پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار، باید اذعان کنیم که حکمرانان ایران در طول چندین دهه بر سیستان تسلطی نداشتند و ملوک سیستان از این خلأ قدرت به نفع استقلال داخلی خود استفاده می‌کردند. پس از تشکیل حکومت نوپای دُرّانی در افغانستان توسط احمدخان ابدالی، فرمانده

۶- الفستون، مونت استوارت. (۱۳۷۶). **افغانان، جای، فرهنگ، نژاد**، مترجم محمد آصف فکرت، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.

۷- افشار یزدی، ایرج. [بی تا]. **بلوچستان، درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرن اخیر** مؤسسه موقوفات ایرج افشار، بی نا.

۸- به کوشش غلامحسین رئیس الذاکرین. (۱۳۸۶). **اسناد تاریخی سیستان**، مشهد: انتشارات فرهنگ سیستان، چاپ اول.

۹- تاج بخش، احمد. (۱۳۶۲). **سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران**، تهران: انتشارات اقبال، چاپ اول.

۱۰- جی، بی، تیت. (۱۳۶۴). **سیستان**، مترجم سید احمد موسوی، تهران: اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، چاپ اول.

۱۱- حسین پور، حجت. (۱۳۸۳). **چشم انداز سیستان در گذر تاریخ**، تهران: انتشارات حافظ نوین، چاپ اول.

۱۲- خانیکوف، ولادیمیر ویچ. (۱۳۷۵). **سفرنامه خانیکوف**، مترجمان اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد: انتشارات استان قدس رضوی، چاپ اول.

۱۳- خورموجی، محمد جعفر. (۱۳۶۳). **حقایق اخبار ناصری**، به کوشش سید حسین خدیو، تهران: انتشارات نشر نی، چاپ دوم.

۱۴- ریاضی هروری، محمد یوسف. (۱۳۷۳). **عین-الوقایع**، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.

۱۵- سپهر، محمد تقی. (۱۳۷۷). **ناسخ التواریخ**، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.

واحدهای افغان و ازبک سپاه نادر و تصرف بخشهایی از ایران شرقی، ملوک سیستان برای جلوگیری از اغتشاشهای داخلی و تهاجم افغانان به سیستان، تابعیت پادشاهی افغان را پذیرفتند و به بعضی از حکمرانان مقتدر این سلسله باج و خراج پرداخت می کردند، اما در این مقطع هم این ملوک تلاش می کردند استقلال داخلی خود را حفظ کنند. پادشاهان قاجار نیز به علت اغتشاشهای داخلی و درگیریهای خارجی فرصتی برای تحکیم نفوذشان بر سیستان به دست نیاوردند، اما پس از اینکه تا حدودی بر مشکلات خارجی و داخلی چیره شدند و آرامش نسبی را در درون کشور ایجاد کردند، اقداماتی برای بازگرداندن سلطه ایران بر سیستان آغاز کردند. این تلاشها در عصر ناصرالدین شاه قاجار به نتیجه رسید، زیرا علی خان سرابندی، حاکم وقت سیستان تابعیت ایران را پذیرفت و با این عمل حاکمیت ایران بر این بخش از کشور پس از سالها اعمال گردید.

منابع

۱- آدمیت، فریدون. (۱۳۷۸). **امیر کبیر و ایران**، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم.

۲- افشار آرا، محمدرضا. (۱۳۸۰). **خراسان و حکمرانان**، مشهد: انتشارات محقق، چاپ اول.

۳- افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۶۶). **مقدمه ای بر ساخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران**. ج ۲، تهران: نشر مؤلف، چاپ اول.

۴- _____ . (۱۳۷۰). **عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان**، تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول .

۵- _____ . (بی تا). **سیستان نامه**، بی جا، بی نا.

- ۱۶- شیرازی، فضل الله. (۱۳۸۰). **تاریخ ذوالقرنین**، ۲ جلد، تهران: انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۱۷- صبوری و دیگران. (۱۳۸۶). **شجرة الملوك**، به کوشش منصور صفت گل، تهران: انتشارات میراث مکتوب. چاپ اول.
- ۱۸- کرمانی، ذوالفقار. (۱۳۷۴). **جغرافیای نیمروز**، به کوشش عزیز الله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد، چاپ اول.
- ۱۹- کریستی و دیگران. (۱۳۷۸). **جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه‌ها)**، ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران: انتشارات مؤلف، چاپ اول.
- ۲۰- کلنل، ام، مک گرگر. (۱۳۶۶). **شرح سفری به ایالت خراسان**، ج ۱، مترجم مجید محمدی زاده، مشهد: انتشارات قدس رضوی، چاپ اول.
- ۲۱- متولی حقیقی، یوسف. (۱۳۸۳). **افغانستان و ایران (از احمدشاه دُرّانی تا محمد شاه قاجار)**، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۲۲- ملک شاه حسین. (۱۳۸۳). **احیاء الملوك**، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۲۳- مؤید الاسلام، جلال‌الدین حسینی. (۱۳۷۳). **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ج ۱، شماره ۱- ۱۳۰، تهران: انتشارات کتابخانه ملی، چاپ اول.
- ۲۴- میرغلام، محمد غبار. (۱۳۶۶). **افغانستان در مسیر تاریخ**، بی‌جا، انتشارات مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ اول جمهوری.
- ۲۵- وحیدی نیا، سیف الله. (۱۳۶۲). **قرارها و قراردادهای**، تهران: انتشارات مؤسسه انتشاراتی عطائی، چاپ اول.
- ۲۶- هدایت، رضا قلی خان. (۱۳۸۰). **روضه الصفای ناصری**، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.

Archive of SID

